

زن چیست؟ شاهکار خداوند

استاد دکتر نصرت‌الله کاسمی

زین شعر، کز بلندی و پاکی
باشد چو برق تیغ ۱۲ دماوند
در وصف تو، به لفظ و به معنی
به زین کسی نگفت و نگویند
تهران، اسفندماه ۱۳۳۳

پی‌نوشت‌ها

۱- یاقوت. ۲- شهری از ماوراءالنهر نزدیک سمرقند در نهایت نظافت آب و هوا که بهشت دنیا گویند. ۳- با قدر و قیمت. ۴- دروغ و حيله. ۵- افسون. ۶- فریب و مکر و حيله. ۷- مجموع جگر و شش و دل جگر بند در پیش زاغ نهادن کنایه از بی‌احتیاطی کردن است. ۸- تفسیر زند کتاب زرتشت. ۹- پُر کرد و انباشت. ۱۰- جامه‌یی از حریر که به زیر زره پولادین می‌پوشند. ۱۱- قانع. ۱۲- قلّه و ستیغ.

چه غوغاست

دکتر نعمت احمدی

سلام

این شعر را چندین سال پیش، زمانی که در روزنامه‌ی **سلام** کار می‌کردم، نوشتم؛ برای شماره‌ی بعد **حافظ** فرستادم تا اگر صلاح دانستید چاپ فرمایید.

سینه‌ام وسعت دریاست، دلم می‌داند
موج خیز است و چه غوغاست، دلم می‌داند
هر چه از غرش طوفان حوادث گویند
مرغ جانم به تماشااست، دلم می‌داند
باید از کوچه‌ی معشوقه گذر کرد ولی
هر شکستی بود این‌جاست، دلم می‌داند
هر چه گفتم به دلم در هوس بوسه مباش
باز هم غرق تمناست، دلم می‌داند
عشق چون بیرق هیجا و هجوم افروزد
عقل در معرض یغماست، دلم می‌داند
مخمل سبز نگاهم گل پژمرده شده است
فصل پاییز هوس‌هاست، دلم می‌داند
گر نشستی به لب جوی بیفتد با یار
زندگی دلکش و زیباست، دلم می‌داند
عاشق سوخته‌دل گرچه به همراه شماست
کس نداند که چه تنه‌است، دلم می‌داند

تهران - آخر دهه‌ی ۷۰

ای زن تو چون پسند خدایی
خود را به دام شیطان می‌سند
سرمایه ساز صدق و صفا را
یک‌سو گذار جادو و ترفند
تو آبروی خلقت اویی
مگذار کابروت بریزند
در دست مرد ملعبه‌بودن
بالله که از تو نیست خوشایند
هشیار باش و خویش نگه‌دار
از مکر و ریوه مردم پُرفند
چون قدر خویشتن بندانی
خواهی چرا که قدر تو دانند؟
تو مقصدی ز خلقت و مقصود
از خلقت تو هست به پیوند
جُفتی گزین که طاقی و شهوت
باشد بسان آتش و اسپند
بیگانه را بران ز حریمت
چون زاغ از کمین جگر بند
خانه اگر چو دل نبود پاک
غرقابه‌ایست از لجن و گند
ور پاک شد، مکان خدای است
دور از خدات‌ماندن تا چند؟
در خانه، شور عشق، برانگیز
چون موبدان، به نغمه‌ی پازند
از ره مرو به لحن مخالف
بُرند اگر چه بند تو از بند
ارزش ترا به جامه نباشد
سوگند می‌خورم به تو سوگند
زینت ترا به عشق و به تقوی‌ست
خوش آن‌که دل از این دو بیاگند
پرهیز را به عشق بپیوند
چونان زره فراز گزآغند
خُرَم زنی که هست به گیتی
تنها به شوی خود خوش و خُرسند
زیباترین نگار جهان چیست؟
زن در کنار شوهر و فرزند
دارم امید آن‌که بگیری
از گفته‌ی درست یکی پند

گل‌گونه رخ، چو غنچه به اُردی
پاکیزه تن، چو برف به اسفند
با گیسویی چو سنبل پیچان
با قامتی، چو سرو برومند
از چشم او عیان، هوس و عشق
در لعل او نهان، شکر و قند
الهام بخش خاطر شاعر
نقش‌آفرین دست هنرمند
نیروفزای جان به تکلم
روشن کن جهان به شکرخند
از تازگی، چون صبح نشابور
وز خُرَمی چو دامن الوند
والا گُهر، چو کان زُمرد
سنگین‌بها، چو معدن یاکنند
آتش‌فکن به بتکده‌ی چین
رونق‌شکن ز سغد سمرقند
یک‌جا نشاط خاطر عارف
یک‌سو، بلای جان خردمند

چون نیک بنگریست به زن دید
خلقت ز نقش اوست کرامند
او را پسند کرد و بدویست
دل را و مهر از دگران کند